

حکمت تولد و مرگ فرهنگ‌ها و تمدن‌ها

بی‌شک مسئله افول تمدن‌ها، مسئله‌ای مهم و دارای ابعاد گوناگونی است. در این بخش از نشریه، سعی شده است تا خوانندگان گرامی را با ابعاد و زوایای مختلف این بحث آشنا گردانیم. سلسله نشست‌هایی با همین عنوان در پژوهشکده شهید صدر به همت مرکز مطالعات آمریکا برگزار گردید که به مرور، متن گفتگوها و ارائه اساتید به نظر مخاطبان ارجمند خواهد رسید.

در این جلسه استاد اسماعیل شفیعی سروستانی به ارائه نظر خود در رابطه با این موضوع پرداختند.

بخش اول: بررسی مجموعه عواملی که باعث افول و مرگ تمدن‌ها می‌شود

مقدمه: روابط دقیق منطقی و ریاضی در عالم ماده

۱: مجموعه عوالم مخلوق خداوند متعال، چه آنچه در عالم ناسوت، عالم ماده یا عرض (مترادف لازم برای ناسوت عرض است) و آنچه در این جغرافیا، قابل شناسایی است، بر قواعد ثابت دقیق ریاضی متکی بوده و قابل شناسایی است؛ دقیقاً به موازات

آن، سایر عوالم، از جمله عوالم روحی، نوری و ناپیدا نیز از مجموعه قواعد و سنن ثابت، آن هم بدون تغییر، پیروی می‌کند که به مراتب، از قواعد فیزیکی ریاضی جاری در عرض دقیق تر هستند. به رغم آن که عموم و عامه مردم، به خصوص مشرق زمینیان و مسلمانان، از این دو موضوع غافل هستند؛ یعنی متوجه نیستند که در این عوالم، قواعد، قوانین و سنن ثابت، دقیق و لایتغیری، جاری و ساری است که همه آن‌ها، جعل خداوند متعال می‌باشد. در قدر و تقدیر معین، با سوگیری مشخص که اصلاً اختلافی در آن دیده نمی‌شود. شما اگر دقت کنید، ساکنان شرق و مخصوصاً مسلمانان، به دلیل این‌که متوجه نیستند، وقتی می‌خواهند روی زمین کار کنند، در همه وجوه آن، باید متوجه این قوانین فیزیکی ثابت، دقیق و ریاضی باشند، اما آموزه‌های مختلف را باهم مخلوط می‌کنند و همیشه هم خسارت می‌بینند. در همین عصر جدید هم که ما داریم، جهان مدرن را تجربه می‌کنیم و در برخی موارد، اذعان داریم که مشرق زمینیان، از مغرب

زمینیان، در حوزه مدرنیته عقب هستند، وقتی به این جهان مدرن نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که مغرب زمینیان، این قاعده را خوب کشف کرده‌اند، لذا می‌بینید که حوزه فرهنگی و تمدنی غرب، بر روی قواعد ریاضی استوار شده، با قواعد ریاضی و کمی قابل شناسایی و تحلیل است و آن‌ها، این قواعد را خوب تشخیص دادند و بر حسب همین کشف قواعد، توانستند تا حد بسیار زیادی، زمین را تصرف کرده و امکاناتی را که خداوند متعال در زمین گذاشته است، تسخیر کنند.

البته یکی از ملزومات تصرف در زمین، کشف ادبیات آن است؛ زمانی که ادبیاتش را کشف کنید، می‌توانید بر آن مسلط شوید. ادبیات لازم در عرض، همان قواعد کمی ریاضی ثابتی است که در عرض، گذاشته شده است و اگر ملاحظه نشود، ما جواب نمی‌گیریم. تا زمانی که کشاورز، دانه نپاشد و آن دانه زیر خاک نرود، آب نخواهد، خوراک و کود نگیرد، آفتاب نبیند، رشد نمی‌کند. اگر هرکدام از این مراحل، متوقف شود یا در کم و کیف آن، تغییر اتفاق بیفتد، در کم و کیف رشد

آن گیاه، تأثیر خودش را نشان می‌دهد. هواپیما چگونه به پرواز درآمده است؟ غیر از این بوده که کشف قوانین فیزیکی، اتفاق افتاده است؟ وقتی کشف این قوانین، اتفاق افتاده و بشر، توانسته است در آن قواعد، تصرف کند و آن را در خدمت بگیرد و ملزومات مورد شناسایی و تشخیص و نیاز خودش را در عرصه زمین بسازد. در عرض و عالم ناسوت، قواعد فیزیکی بسیار دقیقی وجود دارد؛ قوانین ریاضی نیز بسیار دقیق اعمال می‌شود و جاری و ساری است. لحظه‌ای هم نمی‌بینید که توقف اتفاق بیفتد.

هزاران سال است که منظومه‌ها، سیاره‌ها و ستاره‌ها در مدارات ثابتی در حال چرخش هستند و این مدارات، آن قدر دقیق و ثابت هستند که شما، می‌توانید مواردی را پیش‌بینی کنید، اما اگر این قواعد ریاضی حاکم نبود، شما نمی‌توانستید پیش‌بینی کنید؛ که مثلاً ۵۰ سال آینده یا حتی ۲۰۰ سال دیگر، یک شهاب سنگ یا مثلاً یک ستاره دنباله‌دار، از اینجا بگذرد. مثلاً می‌گویید که این ستاره دنباله‌دار، ۲۰۰۰ سال پیش در زمان تولد فلان فرد، از این

منطقه گذشته است. چه چیزی به شما این اجازه را می‌دهد که کشف کنید؟ می‌گویید که این، همان ستاره دنباله‌دار است که دو هزار سال پیش، آمده و حالا که آمده، می‌رود و دیگر هم نمی‌توان، آن را دید تا دو هزار سال دیگر. این امر، به این معنا است که این قواعد، به حدی ثابت و دقیق هستند که شما، می‌توانید یک ذره آن را هم حساب کنید. اگر غیر از این بود، ما نمی‌توانستیم از زمین بگذریم، وارد جو شویم، به سیارات دیگر نزدیک شده و از روی زمین، بتوانیم آن‌ها را کنترل کنیم یا سیاره‌ای را به صورت دقیق و در زمان معین، مشخص نماییم و ببینیم.

روابط دقیق منطقی و ریاضی در عالم ماوراء

این قواعد در عوالم ناپیدای ماورایی نیز ثابت هستند؛ دقیق‌تر از قوانین فیزیکی و ریاضی، یعنی به نوعی حتی می‌توان گفت که ثبات، دوام و ظهور آن، به گونه‌ای است که وقتی شما با آن آشنا شوید یا ورود پیدا کنید، ممکن است در اتفاقی در عالم ناسوت و



فیزیک، یک لحظه تردید نمایید که می بینید، آنجا اصلاً جایی برای شما، برای تردید هم باقی نمی گذارد، اما چرا غریب است؟ چرا برای ما نامأنوس است؟ به این دلیل که چون ما، عمدتاً در این عالم فیزیکی و کمی سیر می کنیم، ناشناخته است، درحالی که درباره هر دو عالم ظاهری و پنهانی، سخنان وحیانی بیان شده است. شما وقتی که می شنوید که صدقه رفع بلا می کند، این، چه اتفاقی است که باعث شده تا شما، عملی را در عالم ناسوت و فیزیکی انجام دهید، اما نتیجه آن را در جای دیگر دریافت کنید؟ نتیجه آن را در یک عالم دیگر، عالم برزخ یا عالم قیامت دریافت کنید؛ یعنی

حتی این درهم پیچیدگی، دقت و نظم، به گونه ای است که شما در آموزه های دینی، فرهنگی، شرقی و اسلامی، می بینید که دستورالعمل هایی دارید تا این اعمال را در عالم فیزیکی انجام دهید اما در عالم متافیزیک و ماوراء، نتیجه آن را می بینید و باز هم نشان می دهد که چقدر پیوستگی میان این عوالم وجود دارد؛ سخن اول من نیز فقط همین بود.

بحثی در باب تقدیر

می دانیم که کل هستی براساس این قدرهای معلوم، در کنار هم چیده شده اند که از آن، به عنوان مقدرات یا امر تقدیری یاد می کنیم

که نتیجه، در کنار هم قرار گرفتن حکیمانانه این ریزها است؛ آن هم در قدر و اندازه معین که نتیجه ثابت، منظوم، عاقلانه و پذیرفتنی از آن، بیرون آمده است. H_2O ترکیب دو هیدروژن و یک اکسیژن، قدر معینی از یک اکسیژن با قدر معینی از هیدروژن، در کنار هم ترکیب شده و H_2O آب، به وجود آمده و تا زمانی که این ترکیب به هم نخورد، شما دائماً آب را خواهید دید، اما اگر عاملی وارد شود و این ترکیب را به هم بزند، شما با یک بعد دوم، روبه رو خواهید شد؛ یعنی دیگر آن آب، وجود نخواهد داشت و یک چیز دیگر اتفاق می افتد.



اندازه‌ها، تغییر، تبدیل و بحران، به وجود می‌آورد. به عبارت دیگر، تغییر، تبدیل و گاه بحران، حاصل و محصول نفوذ و تصرف بی‌اذن و با اذن موجودی مختار است که در این اندازه‌ها و تقدیرهای تعریف شده، دخالت و تصرف کرده و باعث تغییر، تبدیل و گاه بحران‌های ریزودرشت می‌شود. این هم بحث دیگری است که الآن، نمی‌خواهم به صورت دقیق، به آن بپردازم اما در این مسیر، قابل‌گفت‌وگو و شناسایی است. ۳: هر چیزی در عالم، ظاهر و باطنی دارد؛ ما گرفتار عالم ظاهر هستیم اما همین ظاهر عالم، متکی و وابسته به وجه

به وجود آمده که قابل‌شناسایی و قابل اشاره است. در مجموع، شما همه این‌ها و مجموعه عالم ارض و سماء را در نظم می‌بینید و در سیر معینی نیز به صورت حکیمانه به سوی مقصد معینی، در حال سیروسفر هستند. همه این موجودات در پیچیدگی عجیب‌وغریبی، سیر کرده و به سوی یک مقصد معین در حال حرکت هستند و اگر عاملی نادانسته یا دانسته، تصرفی در این قدرها و اندازه‌ها نکند، این‌ها به سیر خودشان ادامه می‌دهند، اما از آنجا که پای موجودی مختار در کار می‌آید، با دخالت کردن با اذن و بی‌اذن در این مقدرات و

گفت‌وگوی دوم، مربوط می‌شود به گفت‌وگو درباره آنچه به عنوان تقدیر می‌شناسیم؛ به معنای قدر معین و متقنی که خداوند متعال درباره همه موجودات، از ریز تا درشت، معین و تدبیر کرده و بر اساس آن قدرهای معین، تک تک موجودات به وجود آمدند و در عالم ارض و سماء و در دو عالم، موجوداتی ایجاد کرده است که به هر یک از موجودات نگاه کنید، می‌بینید حاصل و محصول در کنار هم قرار گرفته و مجموعه‌ای هستند که قدرها و اندازه‌های معینی دارند. در واقع، با کمیت و کیفیت معین و از کنار هم قرار گرفتن آن‌ها، یک موجود

باطنی است. حال، اگر نخواهیم پیوستگی ضروری این وجه ظاهری و باطنی را ببینیم، همیشه دچار اشتباه، لغزش و خطا خواهیم شد، چه در تصمیم‌گیری و چه در تحلیل قضایا و شرایط. وجه ظاهری آنچه در عالم است، به قول آن شاعر فیلسوف: «صورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی»؛ آنچه در عالم ظاهر ناسوت است، در عالم باطن، نسبتی دارد که باطنی پنهان و پوشیده دارد. نسبت و رابطه، بدون انقطاع میان این ظاهر و باطن، یک مجموعه یکپارچه‌ای را فراروی ما قرار می‌دهد، چون عالم ظاهر، مجزا و مستقل از عالم باطن نیست. ارض، بریده از سماء نیست، سمائی وجود دارد و ارضی. ارض است، چون سماء وجود دارد، حال، اگر سماء نبود، ارض هم نبود؛ یعنی اگر باطن نبود، ظاهر هم نبود. در واقع، این ظاهر در میان آسمان و زمین معلق نیست. همه آن چیزی که ظاهری در آشکارا دارد، می‌بینیم که یک باطن و وجه پیوشیده‌ای دارد که باعث دوام بقایش می‌شود، حتی آن چیزی

که به نظر ما، ناخوشایند می‌رسد نیز باطن دارد. گاهی نگاه کرده و می‌بینیم که شرایط جوی به هم ریخته یا بحرانی به وجود آمده، حال، اگر ابلهانه نگاه کنیم، می‌گوییم عوامل طبیعی باعث سیل یا زلزله شده است. پس اگر ما، عوامل طبیعی را کنترل کنیم، دیگر سیل نمی‌آید، اما وقتی برگردید به دریافت معنوی و وحیانی کلام قرآنی و حضرات معصومین (ع)، می‌بینید که برای رخدادها در عالم ظاهر عرضی، یک عالم باطنی و درونی اعلام شده است و تا آن را برطرف نکنند، این هم برطرف نمی‌شود. وقتی در میان امتی، زنا زیاد شود، زلزله هم زیاد می‌شود. پس میان عالم ناسوت و عالم باطن ربطی وجود دارد. ربط آن را بین ظاهر و باطن به هم نشان می‌دهد یا نشان می‌دهد که آنچه در عالم ظاهر اتفاق افتاده، موجب واقعه‌ای در عالم باطنی شده است و اگر در عالم باطنی، واقعه‌ای رخ دهد، عالم ظاهر را هم تحت تأثیر خودش قرار می‌دهد. هر چند که گرفتار در عالم ظاهر، نمی‌تواند این امر را فهم

کند؛ به عنوان مثال، وقتی ظلم حاکمان افزون و فراگیر می‌شود، در عالم ظاهر و در مناسبات طبیعی، تأثیراتی می‌گذارد، چنانکه اگر دادگری پیشه کنیم، در رزق مردم اتفاقاتی می‌افتد، روزگار آنان تغییر می‌کند. همچنین، می‌بینیم که ما برای وقایع آسیب‌زننده طبیعی، به دنبال صرفاً عوامل طبیعی هستیم، در حالی که در عالم باطن ما، عوامل پنهانی وجود دارد که اگر ملاحظه‌اش را نکنیم، از بین نمی‌رود. این، مشکلی است که در عالم ظاهر داریم؛ به عنوان مثال، نزد پزشک رفته و می‌گویید که من، مشکل پوستی پیدا کرده‌ام، پمادی می‌دهد تا این بروز را بیوشاند، در حالی که شاید این مورد به کبد شما مربوط باشد که بروز بیرونی آن، تاول‌ها و لکه‌هایی است که بر روی پوست آمده است. خوب، اگر می‌خواهید لک و بیس روی پوست را بردارید، نباید آن را کرم مالی کنید، بلکه باید بروید و مشکل کبد را برطرف کنید. مردم، معلمان مردم، تصمیم‌گیران برای مردم، اگر اهل عقل، خرد و حکمت باشند، باید به آنچه

در عالم ظاهر ظهور می‌کند، پی ببرند و بدانند که حتماً در عالم باطن، اتفاقی افتاده است. باید بروند و آن مشکل را در عالم باطن حل کنند. کاملاً مشخص است که اگر ظلم، جاری و ساری شود، در عمل نیز رجحان پیدا می‌کند. همچنین، معلوم است که این امور، در عوامل و وقایع طبیعی نیز تأثیر می‌گذارد.

جمع بندی مقدمه

این هم نکته‌ای بود که قصد داشتم، به آن اشاره کنم که سه نکته مهم برای من بود. ابتدا می‌خواستم اشاره کنم که تمام عوالم ناسوتی و پنهانی، متکی و مبتنی بر قواعد ثابت و سننی هستند که از آن، به عنوان سنن الهی یاد می‌کنیم. دوم، اشاره کردم که باید متوجه تقدیرات و مقدرات ثابت معینی بود که بر اساس آن، کل عالم خلق شده است و ارتباط میان این دو، همچنین، نشان دادم که میان عالم ظاهر و باطن، قطعاً یک پیوند و وابستگی عجیب و غریب وجود دارد.

نکته چهارم نیز این است که آنچه در میانه ما، رخ می‌دهد و می‌خواهیم به دست بیاوریم یا از

دست بدهیم، آنچه در میان عالم و آدم می‌بینیم که خداوند خالق آن است، بر اساس ابزار و لوازمی اتفاق می‌افتد؛ یعنی هر تغییر و تبدیلی که طلب کنیم، برای آن، شرطی وجود دارد: از جمله فراهم کردن ابزار لازم برای آن واقعه. در یک مثال ساده، معلوم می‌کنم که ما همواره در میان مشرق زمینیان - که بیشتر نگرش سنتی دارند - می‌بینیم که همه آنان، منتظر معجزه هستند و گمان می‌کنند، تمام آنچه در عالم رخ می‌دهد، متکی بر معجزه است؛ یعنی مقدمات لازم و لوازم ضروری برای رسیدن به یک امر را فراهم نمی‌کنند، بلکه می‌روند و حل مسئله، رسیدن به خواسته یا دفع آفت را طلب اعجازی می‌کنند، برای آن، طلب معجزه می‌کنند. می‌خواهم عرض کنم که واقعه معجزه، جزء استثنائات است و شرط لازم برای اداره امور و ادامه حیات نیست، بلکه شرط لازم برای اداره امور فردی، جمعی و تداوم حیات این دو، به دلیل وجود این قواعد دقیق و به لوازم آن متکی است. پس باید شرط لازم را فراهم کنیم، در حالی که ما گمان می‌کنیم، همواره دروازه‌های

اعجاز باز است (برای همگان هم باز است) و برای همه امور نیز می‌توان استفاده کرد، چنین نیست، زیرا تا نکارید، درو هم نمی‌کنید. دانه را در زمین نکار، بنشین تا صبح قیامت و پای آن، دعای کمیل بخوان، اما دانه سبز نمی‌شود.

پس اگر یک زمانی اتفاقی افتاده، حتماً حکمتی داشته و این اعجاز، به منظور خاصی بوده است؛ مثلاً به دلیل حضور فرد یا مردمی ویژه بوده، پیامبری بوده است و باید شرایطش را نیز فراهم می‌کردند. در واقع، ایشان در قواعد فیزیکی تصرف کرده‌اند، یعنی مردم، گمان می‌کنند هر زمان که بخواهند، می‌توانند طلب کنند تا خداوند نیز در قواعد فیزیکی و ریاضی جاری در این عوالم تصرف کند. در واقع، جهان و همه عوالم، اساساً بر اساس تصرف دائمی در این قواعد، شکل نگرفته است. قواعد ثابت و جاری، لا تبدیل رخ نمی‌دهد، اگر تصرفی در این قواعد رخ دهد، حتماً حکمت بسیار متعالی می‌خواهد، زیرا منظور ویژه‌ای هم باید آن را حمایت کند و شخص ویژه‌ای نیز باید در این میانه، حضور پیدا کند، یعنی



باید از میان مردم، این انتظار و طلب را حذف کرد. حال، باید به چه چیزی معطوفشان کرد؟ قوه عاقله، باید آنان را به قوه عاقله، معطوف کرد و به وجود این قواعد، قوانین و سنن ثابتی که در همه عوالم جاری است، متوجهشان کرد. باید آنان را تربیت کرد که این مراتب را مراعات کنند و اگر می‌خواهند، وضعشان را تغییر دهند تا آبادانی و رفاه پیدا کنند، اگر می‌خواهند که از ظلم، نجات بیابند، باید تغییر کنند. درحالی‌که آنان را عادت می‌دهیم، به جای این‌که حرکت کنند و با شناسایی این قواعد ثابت و مراعات ادبیات لازم آن، وضع را تغییر دهند،

گندم نکاشته، دست به آسمان برمی‌دارند و می‌گویند، خدایا بیا و به خاطر ریش سفیدی من، در عالم تصرف کن. در مورد همین سیل، مثلاً مردم بنشینند و بگویند، خدایا! خداوند! جلوی این سیل را بگیر، اما اگر تا صبح قیامت هم بگویند، این سیل، کار خودش را می‌کند. دلیل آن نیز این است که اولاً آنچه باعث این سیل شده، یک چیز دیگر است که شما، نمی‌خواهید به دنبال آن بروید. ثانیاً این‌که شما، مأمور به این امر هستید که برای در امان ماندن از این سیل، از آنچه خداوند، توانایی، ابزار و ادوات در اختیاران گذاشته است،

استفاده کنید تا بتوانید، جلوی سیل را بگیرید. نکته چهارم من، عبارت از این بود که بگویم، ابتناء عالم و تغییر و تبدیل در میان این ساحت‌های مختلف، اساساً بر اعجاز نیست و به‌رغم تصور بسیاری از ما، مراجعه به مجموعه لوازمی است که باید برای آن موضوع فراهم شود.

گاهی اوقات نظم و قواعد عوامل معنوی و غیرمادی تأثیر دارد

عالم ناسوت و عالم عرض، به عالم پنهانی متکی است و این قدر که آن عالم پنهانی به این عالم تأثیر می‌گذارد، اصلاً برای ما، قابل



و جزء نیروهای شیطانی هستند، در امان بمانیم. بخشی هم برای این است که ما، در مداراتی قرار بگیریم تا آسیب پذیری مان کمتر باشد.

مدارات در این عالم

شما اگر این ظرف فنجان چای و آب را بیه کنید، ضرورتاً می ریزد و نمی تواند نریزد. البته برای این که این ظرف چای نریزد، در مدارای عمل می کنید و آن را در جای مناسب، قرار می دهید که نریزد. یکی از کارکردهای ادعیه و زیارات نیز همین است، یکی از کارکردها، نه همه آن ها. یکی از این موارد، این است که شما از مسیر ادعیه و زیارات، در یک

به وجود آمدن این تخم مرغ با این شکل و شمایل - که من می توانم استفاده کنم - برمی گردد به این که برای این پوسته، قدر و ظرفیت معینی از تحمل فشار قرار داده اند و اگر از جنس آهنی آن را درست می کردند، اصلاً ما تخم مرغ نداشتیم. لذا تأثیر این عوامل، بسیار دقیق هستند و مراعات نمی شوند. بسیاری از ادعیه، زیارات، حرزها، نافله ها، تعقیبات، عبادات و آداب و رسوم ها، برای چه هستند؟ باید گفت که بخشی برای تنظیم مناسبات و معاملات این دو عالم و هماهنگ کردن آن است، بخشی هم برای این است که مصونیتی به وجود بیاید تا از عوامل ناپیدایی که آسیب زننده

حسد هم نیست، زیرا بسیار دقیق و مؤثر است. در واقع، هر چیزی که به صورت صد درصد در آنجا اتفاق بیفتد، اینجا هم بروز می کند و هر چه اینجا دانسته و ندانسته، اتفاق بیفتد، آنجا هم بروز می کند؛ یعنی آن قدر دقیق است؛ مانند این که شما می گوئید که این آب، در یک صد درجه به جوش می آید، شما به هر صورت که باشید، اگر گاز را روشن کنید، این آب، در همان صد درجه به جوش خواهد آمد (کور، یهودی، مؤمن و ...). شما هر کسی که باشید، اگر تخم مرغ را فشار دهید، می شکند، چرا؟ به دلیل این که اگر این ویژگی ها و اندازه مواد نبود، تخم مرغی به وجود نمی آمد.

مدار دیگر قرار می‌گیرید که در آن مدار، ضرورتاً آسیب‌پذیری تان کمتر می‌شود. این‌ها همان قواعد بوده و ثابت هستند، اما جزء لوازم به حساب می‌آیند؛ یعنی شما به همین صورت که در عالم فیزیکی با حفاظت و حراست از دست، انگشت و فنجان، تلاش می‌کنید و آن‌ها را تنظیم می‌نمایید، خداوند متعال نیز برای شما، علاوه بر این عقل و قواعد فیزیکی، ادعیه، زیارات و سننی را تعبیر و جعل کرده است که به مدد آن‌ها، گاهی اوقات در مصونیت قرار می‌گیرید. گاهی اوقات نیز خودتان را یک پرده بالا برده و در آن مدار دوم، قرار می‌گیرید که در آن مدار، ضرورتاً تقدیر چنین حکم می‌کند که شما آسیب‌نبینید؛ یعنی از مسیر صدقه دادن، دعا کردن، خوش‌رویی، عدالت‌ورزی و ... درواقع، مدارات یا مدارسکنای خودمان را تغییر می‌دهیم. البته به حدی این مدارها، دقیق هستند که شما در هر کدام از آن‌ها که قرار بگیرید، نتایج ضروری همان مدار را می‌بینید؛ به‌عنوان مثال، اگر این قند فشرده شود، از هم می‌پاشد اما اگر آن را آرام در این قندان بگذارید،

ثابت می‌ماند. در یک کلام، عالم آکنده از میلیون‌ها و میلیارد‌ها مدار کوچک است که از عالم ناسوتی تا منتهاالیه همه عوالم آسمانی، کشیده شده است و اگر ما، بتوانیم آن را درک، کشف و فهم کنیم، خودمان را از هر مداری، بالاتر یا پایین‌تر بیاوریم، ضرورتاً نتایج استقرار در هر مدار را خواهیم دید. حال، اعم از این‌که در این مدار، سالم بمانید یا در مدار بعدی بمیرید. درواقع، در ریزترین عوالم فیزیکی، در عرض این مدارات می‌روند، می‌آیند تا به عالی‌ترین مراتب از عوالم باطنی می‌رسند و همه آن‌ها قابل‌شناسایی است و برای بشر نیز جعل شده که بتواند در این مدارات، سیر کند و با گذار از آن‌ها به مدد عقل، حکمت و کلام و حیانی، بتواند آن چنان خودش را به مداراتی برساند که بی‌مرگی را نصیب خود نماید؛ اما تا زمانی که در عالم فیزیکی غرق است، ضرورتاً براساس هر حادثه‌ای، ممکن است از دنیا برود. سؤال پیش می‌آید که آیا می‌توان چنان تصرف کرد که اجل محتوم نیز به تأخیر بیفتد؟

بله! می‌گویید اگر شما به پدر و مادرت نگاه کنی یا صله ارحام، به جا بیاوری، عمرت طولانی‌تر می‌شود؛ یعنی صله ارحام، تو را به یک مدار بالاتر برده و در آن، مستقر می‌کند و ضرورتاً کسی که در آن مدار قرار بگیری، قاعده ثابت هم وجود دارد و عمر طولانی‌تری پیدا می‌کند. برعکس، اگر صله ارحام نکنید، پدر و مادرتان را نیز اذیت کند، خودتان را در مدار پایین‌تری قرار می‌دهید که هر کس در آن مدار قرار گیرد، آسیب می‌بیند و عمرش کوتاه می‌شود. از همین مثال ساده عمر طولانی در اثر صله ارحام، بگیری تا به جایی برسید که فردی، بتواند پانصد سال عمر کند. اصلاً فرد، بتواند در مداری قرار گیرد که جزء معمران به حساب بیاید؛ یعنی مرگ را پس بزند. به‌عنوان مثال، می‌گویند که ما، جنازه فلانی را پیدا کردیم، بعد از آن‌که سه سال پیش از دنیا رفته بود، در جبهه جنگ سالم است (البته بنده نمی‌دانم که عامل آن، همین امر باشد)، بررسی کرده و دیدیم که مداومت در زیارت عاشورا، موجب چنین امری

شده است. البته بنده علم آن را ندارم که بگویم، آیا یکی از نتایج قرائت هرروزه زیارت عاشورا، این است که جسم تو نپوسد؟ من نمی‌دانم، اما مطمئن هستم که یک فرمول، سنت یا یک عمل مذهبی ویژه وجود دارد که اگر شما برآن، مداومت داشته باشید، نتیجه‌اش طبیعی و حتمی است. بنده طبق قواعد، این امر را بیان می‌کنم. پس تغییر در آن به وجود نمی‌آید، نتیجه قطعی آن، این است که جنازه نپوسد، چون در آن مدار پوسیدگی راه پیدا نمی‌کند. این، چهار نکته مهم بود که ابتدا باید توضیح می‌دادم.

آیا معجزه نیز همین است؟ یعنی انتقال میان مدارها؟

باید آن را به عنوان تصرف در قواعد در نظر بگیرید؛ یعنی صاحب اختیار و قواعد تصرفی که ما به آن، ولایت تصرفی می‌گوییم. صاحب ولایت تکوینی، همان صاحب ولایت تصرفی است که می‌تواند در قواعد مندرج در این عوالم، تصرف کند و جلوی عملش را بگیرد؛ یعنی می‌تواند کاری کند که آب، در صد درجه به جوش نیاید، تصرف به این معنا. در واقع، تصرف در

کم و کیف است، یعنی شما در هر شرایطی، هر وزنه‌ای را روی آب بگذارید، فرو می‌رود اما در ولایت تکوینی، می‌تواند روی آب راه برود یا حتی می‌تواند، طی الأرض کند. اگر الآن پرواز کنید، می‌توانید به یک حد معینی از آسمان بروید، زیرا بعد از آن، دیگر نمی‌توانید تنفس کنید. البته خداوند، می‌تواند این کار را انجام دهد، مثلاً در یکی از سیارات و از عوالم ناپیدا، زندگی و جسم فیزیکی‌اش را هم داشته باشد که این، به ولایت تصرفی یا تکوینی خاص حضرات معصومین (ع) برمی‌گردد که خداوند، در اختیار آن‌ها گذاشته و می‌توانند، در این قواعد تصرف کنند.

نحوه تعامل این دو در قواعد عالم ظاهر و عالم باطن

حاضر؛ نحوه تعامل این دو در قواعد عالم ظاهر و عالم باطن، به چه شکلی است؟ چیزی که ما دنبال آن هستیم، این است که رابطه قواعد این دو با همدیگر چگونه است؟ در نهایت، چقدر شما بحث ولایت را مطرح می‌کنید؟ بحث این که انسان، چقدر می‌تواند بر روی این قواعد

تأثیر بگذارد؟ به عنوان مثال، می‌گوییم بحث گناه که می‌شود، انسان بر اساس قدرت عقلش می‌آید و اثر گناه را از بین می‌برد. مثلاً زمانی که زلزله می‌آید، او فن‌آوری به وجود می‌آورد که دیگر زلزله تأثیری ندارد؛ ساختمان‌ها را محکم می‌سازند که تا هشت ریشتر هم هیچ اتفاقی برای آن‌ها نمی‌افتد و میزان کشته‌ها را هم کاهش می‌دهد. پس اثر ما به چه شکلی است؟ آیا با قدرت عقل، می‌توانیم کمکی کنیم؟ یعنی اگر صرفاً با قدرت عقل به دنبال آن برویم، قابلیت کنترل ندارد؟ شفيعی: دو نکته در این مطلب وجود دارد؛ یکی این که وقتی خداوند متعال، مجموعه عالم را خلق کرد، تنها به دودسته موجود (حداقل الآن که ما می‌شناسیم)، اجازه اختیار داده است که این دو، جن و انس هستند، اما بقیه موجودات، قدرت اختیار ندارند. این دودسته به دلیل داشتن اختیار، از یک طرف مسئول می‌شوند و باید پاسخگو باشند، از طرف دیگر، عملشان مؤثر واقع می‌شود؛ که بازدارنده، کند کننده، جریان ساز یا تند کننده می‌شود. عمل این‌ها، وقتی با عنوان مختار

وارد می‌شود که همین مورد نیز حکمتی دارد، چون خداوند، عالم ریاضی، ناسوتی و فیزیکی را در تسخیر انسان قرار داده، به نوعی یک نوع ولایت تصرفی بسیط به انسان داده شده است، نه ولایت تام و حتمی. یک درجه‌ای از ولایت تصرفی در سطح پایین، در اختیار انسان قرار داده شده که می‌تواند، تصرف کند و از مسیر تصرف، جهان را دگرگون نماید، تغییر دهد، اصلاح، ساده و سهل کند یا بر دیگران وبال بیاورد. این امکان به این انسان، داده شده است.

نکته دیگر اینکه اگر این اختیار را به انسان و جن نمی‌دادند و تمام موجودات مانند نباتات، بدون اختیار و تسبیح‌گوی می‌ماندند («يُسَبِّحُ لِلَّهِ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ»)، زیرا همه آنچه در آسمان و زمین است، تسبیح‌گوی بوده و خداوند، خلق کرده و در قدر معینی، در مسیر هدایت رهایشان کرده است، اگر این‌گونه بود، همه می‌ماندند و بحرانی در عالم، به وجود نمی‌آمد. انسان به دلیل داشتن اختیار، بحران‌ساز شده است. برای تنظیم مناسبات و

معاملات، انسان و جن، به‌گونه‌ای که موجب بحران، درهم‌ریختگی و امتزاج نشود، مجموعه قواعد و قوانین دینی قرار داده شده است. در واقع، یکی از کارکردهای مجموعه قواعد دینی، چه در شریعت و چه در اخلاق، تنظیم معاملات و مناسبات این دو موجود مختار است، به‌گونه‌ای که باعث این درهم‌ریختگی و آشفتگی نشوند و این نظم، ادامه پیدا کند تا منت‌هالیه هدایت؛ پس این اختیاری که داده شده، برای ایجاد تعادل و کنترل آن دستورالعمل‌ها است، اما وقتی تعطیل شود و این دستورالعمل‌ها انجام نگیرد، نتیجه طبیعی آن، چه می‌شود؟ درهم‌ریختگی. این از نکته اول که بیان شد.

نکته دوم: به‌عنوان مثال، ما می‌دانیم که این مفسده، زمینه‌ساز زلزله است اما چرا شما، بدون این‌که عامل اصلی زلزله را بیابید، بر روی دمل چرکین، پماد می‌زنید و آن را به ظاهر محو می‌کنید؟ چرا این امر اتفاق نمی‌افتد؟ چرا تقلیل پیدا می‌کند و تضعیف می‌شود؟ این امر، به سایر صفات کمالی خداوند متعال

برمی‌گردد. اضافه کنم که صفات کمالی ولی‌الله اعظم - که صاحب اذن و ولایت است - به اذن الله در همه امور جاری است؛ به چه چیزی؟ به رحمانیت و صبر برمی‌گردد که باز هم سنت است. در بحث سنت، یک بحثی به نام سنت استبدال داریم که توضیح خواهیم داد؛ یک سنتی هم به نام سنت مهلت دادن داریم که این مورد، طبق همان قواعد است. طبق قاعده مهلت که عقب افتاده است. گاهی اوقات نیز سنت استعجال است و به جلو می‌افتد که این‌ها، به قواعد دوم و سوم برمی‌گردد. در واقع، چه بسا بسیاری از اقوام که مهلت داده می‌شوند اما بعدها، مواردی بدتر، بر سرشان می‌آید یا مهلت داده می‌شود تا در این نعمات ظاهری دنیا، آن چنان غرق می‌شوند که دیگر چیزی در آخرت، نداشته باشند و این‌ها، به سنن دیگر برمی‌گردد.